

لزوم اصل‌های اخلاقی برای تشخیص اخلاقی

سیدعلی اصغری^۱

تاریخ دریافت:

۱۴۰۱/۱/۲۴

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۱/۶/۲۹

واژگان کلیدی:

نظریه‌های اصل‌مند
اخلاق
جزئی‌گرایی
عام‌گرایی
عزم‌های مدید
اصل‌های عملی

چکیده: در دهه‌های اخیر، نظریه‌های اصل‌مند اخلاق، مورد انتقاد بنیادی جزئی‌گرایان اخلاقی قرار گرفته‌اند. انتقادات و اشکال‌ها و مخالفت‌های جزئی‌گرایان با نظریه‌های اصل‌مند اخلاق، مختلف بوده است. یک اشکال یا چالشی که بسیاری جزئی‌گرایان آن را به‌نحوی مطرح کرده‌اند این است که تأکید مدافعان نظریه‌های اصل‌مند اخلاق بر اصل‌های اخلاقی، به بهای بی‌توجهی به اهمیت تشخیص اخلاقی است. مقاله حاضر به این اشکال می‌پردازد. هدف مقاله پیش‌رو این است که نشان دهد عام‌گرا، نه تنها می‌تواند اهمیت تشخیص اخلاقی را بپذیرد، بلکه امکاناتی در اختیار دارد که می‌تواند با آن‌ها نظریه‌ای قابل قبول درباره تشخیص اخلاقی ارائه دهد. پاسخ مقاله حاضر به این اشکال، مطرح کردن نگاه ویژه‌ای به تشخیص اخلاقی و به اصل‌های اخلاقی است که بر اساس آن، تشخیص اخلاقی، خود متکی به اصل‌های اخلاقی است. در این دیدگاه، هم چستی اصل‌های اخلاقی تعیین‌کننده است و هم چستی تشخیص اخلاقی. اصل‌های اخلاقی، نه ساز و کارهای مکانیکی تصمیم‌گیری هستند و نه صرفاً اصل‌های نظری، بلکه اصل‌های عملی و نوعی از عزم‌های مدید فاعلان هستند. توانایی تشخیص اخلاقی، نیازمند برخی حساسیت‌هاست و حساسیت‌ها به منش و شخصیت ما وابسته هستند. سرانجام مقاله حاضر تحلیل می‌کند که عزم‌های نهادینه مدید و به‌ویژه اصل‌های اخلاقی، چه نقشی در شخصیت فاعل - که تشخیص اخلاقی متکی به آن است - دارند.

DOI: 10.30470/phm.2022.551889.2199

Homepage: phm.znu.ac.ir

۱. استادیار، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران، drghobar@gmail.com

مقدمه

انجام دهد، موضوع آسانی نیست. حتی تشخیص این که کدام یک از عمل‌هایی که به نظرش می‌رسد، اصلاً موضع‌گیری علیه بی‌عدالتی به‌شمار می‌رود، کار آسانی نیست. برای مثال، در محل کار او، یک مدیر در یک جلسه، دستاوردهای کاری یک همکار را به‌ناحق زیر سؤال می‌برد؛ جلسه تمام می‌شود. در حین خروج، او فرصت فکر کردن پیدا می‌کند. آیا او باید به آن مدیر اصرار کند که به اتاق جلسه برگردد و اگر آن همکار نرفته باشد از او عذرخواهی کند؟ آیا باید به آن مدیر بگوید که با بی‌عدالتی او مخالف است؟ آیا باید رابطه‌اش را با آن مدیر قطع کند؟ آیا باید از آن مدیر توضیح بخواهد که چرا دستاوردهای آن همکار را زیر سؤال برده است؟ تشخیص این که کدام عمل بهترین مصداق یک اصل است، نیازمند این است که او جزئیات این موقعیت را تشخیص دهد. او صادقانه عزم دارد که علیه بی‌عدالتی موضع‌گیری کند، اما ممکن است در تشخیص این که در این موقعیت (با

منظور از وصف «اخلاقی» در عنوان مقاله، «مربوط به اخلاق» است؛ یعنی هدف از «اخلاقی»، در مقابل غیراخلاقی نیست. ممکن است این سؤال برای خواننده این مقاله پیش آید که بحث از لزوم اصل‌های اخلاقی برای تشخیص اخلاقی، چه اهمیتی دارد؟ اهمیت این بحث، ناشی از اهمیت تشخیص اخلاقی برای زندگی اخلاقی هر یک از ماست. شناخت تشخیص اخلاقی و آنچه برای آن لازم است، اهمیت دارد. تشخیص اخلاقی، توانایی عبور از شکاف بین اصل‌های اخلاقی و موقعیت‌های جزئی است. در بسیاری از موقعیت‌های زندگی اخلاقی، آنچه به فاعل می‌گوید که موقعیت جزئی پیش روی او تحت یک اصل اخلاقی قرار می‌گیرد، خود اصل اخلاقی نیست بلکه توانایی تشخیص است. مثلاً کسی به این اصل معتقد است که باید علیه بی‌عدالتی موضع‌گیری کند. در موقعیت‌های زندگی، این که او موضع‌گیری علیه بی‌عدالتی را چگونه به بهترین نحو

جانتن دنسی معتقد است که «امکان فکر و تشخیص اخلاقی، وابسته به تدارک ذخیره مناسبی از اصل‌های اخلاقی نیست» (Dancy, 2004: 7). برخی جزئی‌گرایان، معتقدند هیچ اصل اخلاقی صادقی وجود ندارد؛ برخی جزئی‌گرایان معتقدند هیچ دلیل خوبی نداریم که معتقد باشیم اصل اخلاقی‌ای وجود دارد؛ برخی دیگر معتقدند حتی اگر اصل‌های اخلاقی وجود داشته باشد، ما نباید بر آن‌ها تکیه کنیم. حدود مخالفت جزئی‌گرایان اخلاقی با نظریه‌های اصل‌مند اخلاق، و نیز مبانی مخالفت آنان، گوناگون بوده است.^۱ مقاله حاضر به اشکالی علیه نظریه‌های اصل‌مند اخلاق می‌پردازد که جزئی‌گرایان گوناگونی آن را مطرح کرده‌اند. بسیاری از جزئی‌گرایان اعتراض می‌کنند که مدافعان نظریه‌های اصل‌مند اخلاق، به اهمیت تشخیص^۲ اخلاقی توجه ندارند. آنان معتقدند که

موقعیت‌های دیگر) چگونه باید موضع‌گیری‌اش را اجرا کند ضعف داشته باشد. بنابراین، این که فرد بداند چگونه یک اصل را به کار بندد، توانایی اخلاقی‌ای است غیر از پذیرش آن اصل. این، یک جنبه از اهمیت تشخیص اخلاقی است. جنبه‌های دیگری نیز وجود دارد اما محدودیت مقاله اجازه طرح آن‌ها را نمی‌دهد.

در چند دهه اخیر، نظریه‌های سنتی اخلاق مبتنی بر اصل‌ها مورد نقد و انتقاد محققان مختلف فلسفه اخلاق یا گرایش‌های مختلف قرار گرفته‌اند. بنیادی‌ترین نقدها از آن محققان مشهور به جزئی‌گرایان اخلاقی بوده است. دیوید مک‌ناتن که از این جمله است می‌گوید: «اصل‌های اخلاقی در تلاش برای فهمیدن این که کدام عمل درست است، در بهترین حالت بی‌فایده هستند، و در بدترین حالت مانع هستند» (McNaughton, 1988: 190).

2. Judgement.

۱. مک‌یور و ریچ دسته‌بندی مفیدی از انواع گوناگون جزئی‌گرایی مطرح می‌کنند. نگاه به McKeever and Ridge, 2006: 3-24.

مدافعان اخلاق فضیلت است، مکرراً
اعتراض می‌کند «اولویت دادن به جنبه
عام^۱ ما را از ارزش اخلاقی شگفتی،
موقعیتی بودن، و جزئی بودن، غافل
می‌کند» (Nussbaum, 2001: 310).
لارنس بلام اظهار می‌دارد
«تمرکز عادی فلسفه اخلاق، بر اصل‌ها
و قواعد راهنمای عمل [...] باعث شده
است که اهمیت ادراک اخلاقی برای
ترسیم کامل و کافی فاعلیت اخلاقی در
پرده بماند» (Blum, 1991: 701).
بسیاری از کسانی که عام‌گرایان سنتی
را دچار غفلت از اهمیت تشخیص
می‌دانند، نقدشان مبتنی بر یک تلقی
مُفرط درباره چستی اصل‌های اخلاقی
و همچنین حاصل اصل‌های اخلاقی
است. آنان اصل‌های اخلاقی را
روندهای تصمیم‌گیری^۲ کاملاً
مکانیکی می‌دانند که بدون هیچ‌گونه
درک، تخیل، یا تشخیص، قابل
کار بست است. چارلز لارمر می‌گوید
کانتی‌ها و فایده‌گرایان «در جست-
وجوی یک روند تصمیم‌گیری کاملاً

فرد دارای تشخیص اخلاقی خوب، فرد
صاحب اصول نیست بلکه فردی است
که همدلی و حساسیت و فضیلت دارد.
پاسخ مقاله حاضر به این اشکال، مطرح
کردن نگاه ویژه‌ای به تشخیص اخلاقی
و به اصل‌های اخلاقی است که بر
اساس آن، تشخیص اخلاقی، خود
متکی به اصل‌های اخلاقی است. عبارت
«تشخیص اخلاقی» می‌تواند بر سه چیز
دلالت کند: توانایی تشخیص، فعالیت
تشخیص و حاصل فعالیت تشخیص.
مقاله حاضر بر توانایی تشخیص تمرکز
دارد. نشان خواهیم داد که بهترین تلقی
از فرد دارای تشخیص اخلاقی، فرد
صاحب اصول است.

۱. پیشینه نزاع درباره اهمیت تشخیص اخلاقی

علاوه بر جزئی‌گرایان، محققان فلسفه
اخلاق با گرایش‌های فکری دیگر نیز
به بی‌توجهی نظریه‌های سنتی اصل‌مند
اخلاق به تشخیص اخلاقی، نقد
داشته‌اند. برای مثال، مارتا نوسبام که از

2. Decision-procedures.

1. the general.

عام‌گرای عاقلی انکار نمی‌کند؛ هیچ کانتی و هیچ فایده‌گرایی، این تلقی مفرط را ندارد و اصل‌های اخلاقی را روندهای تصمیم‌گیری مکانیکی نمی‌داند. فایده‌گرایان عموماً قبول دارند که اصل فایده، قابل استفاده نخواهد بود مگر این که فاعلان بتوانند گزینه‌ها را شناسایی و پیامدهای احتمالی آن‌ها را پیش‌بینی و محاسبه کرده و آن‌ها را طبق یک روند تصمیم‌گیری رتبه‌بندی کنند. جان استیوئرت میل، یادآور می‌شود هر استاندارد اخلاقی اگر با حماقت فراگیر همراه شود، به‌درستی کار نخواهد کرد (Mill, 1998: 70). فاعلان اخلاقی، برای به‌کار بستن اصل‌ها، باید بتوانند گزینه‌ها را شناسایی کنند و پیامدهای محتمل آن‌ها را پیش‌بینی و محاسبه کنند. به نظر میل، حتی فرآیند مقایسه لذت و رنج، وابسته است به تشخیص که نمی‌تواند با استفاده از روند تصمیم‌گیری مکانیکی بازتولید شود: «به جز احساس‌ها و

مصرح برای حل مسائل اخلاقی» هم‌نظر بوده‌اند. او ادعا می‌کند که این امر باعث شده است که «آن‌ها از نقش اصلی تشخیص اخلاقی غفلت کنند» (Larmore, 1987: 12). مک‌ناتن فرض می‌کند که هدف فلسفه اخلاق سنتی، یافتن «مجموعه‌ای از قواعد است که توسط هر کس، با هر حساسیت یا تجربه‌ای، قابل کاربست باشد تا پاسخ درست [هر مسأله اخلاقی] را کشف کند»، حال آن که تشخیص اخلاقی «قابل بازتولید با استفاده از یک روند تصمیم‌گیری نیست ...» (McNaughton, 1988: 199). دنسی می‌گوید «امکان رایانش^۱ وجود ندارد» (Dancy, 2004: 192). جان مک‌دول بیان می‌دارد مواردی وجود دارد «که در آن‌ها کاربست مکانیکی قواعد به نظر ما نادرست می‌رسد» (McDowell, 1998: 58).

برخلاف این اظهارات، باید توجه داشته باشیم که این مطالب را هیچ

این که به [آن] دسترسی به اراده انسان بدهد...» (Kant, 1996: 45). اُنرا اُنیل که از کانتی‌های معاصر است، می‌گوید اصل‌های اخلاقی «خلبان خودکار مادام‌العمر» ما نیستند و «در کاربست یا تبعیت از قواعد یا اصل‌ها - یا مخالفت با آن‌ها- تشخیص یا رأی، همواره مورد نیاز است» (O'Neill, 1996: 78).

۲. مسأله چیست؟

با توجه به این که اکثر عام‌گرایان قبول دارند اصل‌های اخلاقی برای فکر اخلاقی کافی نیستند و به عبارت دیگر قبول دارند که خودبه‌خود کاربست نمی‌یابند بلکه با تشخیص باید آن‌ها را به کار بست، چرا برخی منتقدان عام‌گرایی یعنی جزئی‌گرایان اصل‌های اخلاقی را «سازوکارهای مکانیکی تصمیم‌گیری» یا دستورالعمل می‌دانند؟ پاسخ این است که در بُنِ فکر آنان، قبول اهمیت تشخیص اخلاقی، مساوی است با کاستن یا حتی زیر سؤال بردن

تشخیص‌های مجربان، چه چیزی وجود دارد که [بر اساس آن] تصمیم بگیریم آیا یک لذت خاص، ارزش کسب کردن به قیمت یک رنج خاص را دارد یا نه؟» (Mill, 1998: 11).

به همین‌سان، برد هوکر می‌گوید «پیامدگرایان قاعده‌نگر مثل هر کس دیگر آگاه هستند که برای فهمیدن این که یک قاعده کاربست می‌یابد یا نه، نه فقط توجه به جزئیات لازم است بلکه حساسیت، تخیل، تفسیر و تشخیص هم لازم است» (Hooker, 2000: 88). آر. ام. هر، تأکید می‌کند که خواستن دستورالعمل^۱ اخلاقی «خواستن راهی برای فرار از زحمت فکر اخلاقی است» (Hare, 1963: 212).

کانتی‌ها نیز حواسشان هست که بر اهمیت تشخیص تأکید کنند. امانوئل کانت تأکید می‌کند که کاربست صحیح امر مطلق، نیازمند «تشخیص است که تجربه، آن را تیز کرده باشد، هم برای تمیز این که [امر مطلق] در چه مواردی قابل کاربست است و هم برای

1. Algorithm.



اهمیت اصل‌های اخلاقی. اگر اهمیت تشخیص اخلاقی را بپذیریم، اهمیت اصل‌های اخلاقی کاهش می‌یابد یا حتی از بین می‌رود. به نظر می‌رسد جزئی‌گرایان در اینجا دو شق می‌بینند که باید یکی را انتخاب کرد: یا اصل‌های اخلاقی، دستورالعمل‌هایی هستند که بدون بینش و تخیل و تشخیص، قابل کاربست مکانیکی هستند، یا اگر دستورالعمل نباشند، فاقد هرگونه اهمیتی هستند. اگر دستورالعمل نیستند و اگر ما برای به کار بستن و پیروی کردن از اصل‌های اخلاقی، نیازمند تشخیص اخلاقی هستیم، چرا در موقعیت‌های اخلاقی از این قوه برای تشخیص مستقیم استفاده نکنیم؟ جزئی‌گرایان معتقدند دقیقاً باید چنین کنیم. اساس اشکال جزئی‌گرا به تلقی غیردستورالعملی از اصل‌های اخلاقی این است که اگر برای کاربست اصل‌های اخلاقی در موقعیت‌های

جزئی، نیازمند قوه تشخیص هستیم، چرا به تنهایی و مستقیماً از این قوه در فکر اخلاقی استفاده نکنیم؟ جزئی‌گرایان معتقدند می‌توانیم و باید در فکر اخلاقی فقط بر این قوه تشخیص اخلاقی تکیه کنیم. هیچ چیز جای بررسی دقیق و مفصل موقعیت‌های جزئی را نمی‌گیرد.^۱ تشخیص اخلاقی، اصل‌ها را تکمیل نمی‌کند بلکه خودش محور فکر اخلاقی است و اصل‌های اخلاقی، اگر نقشی داشته باشند، حداکثر کمک‌کار تشخیص هستند.^۲ با وجود تشخیص، اصل‌های اخلاقی، زائد می‌شوند. دنسی می‌گوید: «ما، بدون این که نیاز باشد راهمان را با اصل‌ها دور کنیم، مستقیماً تشخیص می‌دهیم که اعمال منفرد، درست هستند» (Dancy, 1983: 543).^۳ این بدان معنی است که به نظر جزئی‌گرا، اصل‌های اخلاقی، «لازم» نیستند.

۱. مثلاً نگاه کنید به: McNaughton, 1988:

2. Gleeson, 2007.

۳. نیز نگاه کنید به: Dancy, 2004: 135-

۲-۱. رهیافت مقاله حاضر به این مسأله

راه برون‌رفت عام‌گرا (کسی که به لزوم اصل‌های اخلاقی برای فکر اخلاقی قایل است) از این چالش جزئی‌گرایان، از تبیین ماهیت تشخیص اخلاقی و رابطه بین تشخیص اخلاقی و اصل‌های اخلاقی می‌گذرد. تا کنون عام‌گرایان این نکته را نادیده گرفته‌اند، به این معنی که هرچند بر اهمیت تشخیص اخلاقی تأکید دارند اما بسیار اندک درباره خود آن سخن گفته‌اند. عام‌گرایان این برداشت را ایجاد می‌کنند که قوه تشخیص اخلاقی، قوه‌ای رازآلود است که درباره آن فقط می‌توان گفت که باید به‌نحوی به علم ما به اصل‌های اخلاقی افزوده شود. جزئی‌گرایان و دیگر مخالفان نظریه‌های اصل‌مند فلسفه اخلاق، به‌درستی معتقدند که این کفایت نمی‌کند.

استدلال مقاله حاضر، در ادامه این خواهد بود که توانایی تشخیص اخلاقی، متکی به اصل‌های اخلاقی است، نه صرفاً تکمیل‌کننده اصل‌های اخلاقی، و این بهترین تلقی از توانایی

تشخیص اخلاقی است. هدف مقاله حاضر این است که نشان دهد عام‌گرا، نه تنها می‌تواند اهمیت تشخیص اخلاقی را بپذیرد، بلکه امکاناتی در اختیار دارد که می‌تواند با آن‌ها نظریه‌ای قابل قبول درباره تشخیص اخلاقی بپردازد. این برای عام‌گرا در مقابل جزئی‌گرایان که خودشان را مدافعان تشخیص اخلاقی می‌دانند اما تا کنون تبیین قابل قبولی از ماهیت آن ارائه نکرده‌اند (نگاه کنید به ابتدای قسمت ۴) مزیت مهمی به شمار می‌آید. این مقاله، رد یا نقد مستقیم جزئی‌گرایی نیست، بلکه دفاعی از عام‌گرایی است.

مقاله حاضر از سه لحاظ بیرون از حدود نزاع جاری بین جزئی‌گرایان و عام‌گرایان است. لحاظ اول: نزاع بین جزئی‌گرایان و عام‌گرایان معمولاً نزاعی درباره ماهیت «دلیل»های اخلاقی ترسیم می‌شود که مربوط به حوزه متافیزیک اخلاق است، اما این مقاله با «فکر» اخلاقی، یا به بیان دقیق‌تر، با توانایی تشخیص اخلاقی که امکان فکر اخلاقی صحیح را فراهم می‌کند،

حاضر به کل‌گرایی و به لوازمی که می‌تواند برای نظریه‌های اصل‌مند اخلاق داشته باشد نمی‌پردازد. در آثار مربوط، کل‌گرایی به‌طور مفصل مورد بحث قرار گرفته است و اکنون بسیاری قبول دارند که کل‌گرایی با نظریه‌های اصل‌مند اخلاق سازگار است.^۲ این مقاله به چالش دیگری می‌پردازد، یعنی به این چالش که عام‌گرایی نمی‌تواند تشخیص اخلاقی را در جایگاه

سروکار دارد.^۱ لحاظ دوم: معمولاً چالشی که جزئی‌گرایان برای عام‌گرایان مطرح می‌کنند، این است که عام‌گرایان ناگزیرند «کل‌گرایی دربارهٔ دلیل»ها را از این نظر که هر دلیل از «یک جنبه در یک موقعیت، دلیل است و در موقعیتی دیگر ممکن است اصلاً دلیل نباشد و یا دلیل مخالف باشد» (Dancy, 2004: 7)، در نظریهٔ خود جای دهند و تبیین کنند. مقاله

۲. برای این نکته نگاه کنید به: اصغری، ۱۳۹۹: ۱۷ به بعد و به‌ویژه صفحهٔ ۲۱. مثلاً مکیور و ریج تبیین می‌کنند که عام‌گرایی و اصل‌های اخلاقی با کل‌گرایی (یعنی دلیل‌های متغیر) قابل جمع هستند. اساس استدلال آنان این است که وابسته به موقعیت بودن دلیل‌ها، خودش قابل قاعده‌مندسازی است (McKeever and Ridge, 2006: 28-29). ایشان اشاره می‌کنند که حتی انواع شدید سستی فلسفهٔ اخلاق اصل‌محور، مانند فایده‌گرایی، می‌توانند متغیر بودن دلیل‌ها را توضیح دهند. از سوی دیگر، مایکه آلبرتسارت قابل جمع بودن جزئی‌گرایی با اتم‌گرایی را تبیین می‌کند (Albertzart, 2014: 23-25). بر این اساس، تبیین ماهیت دلیل‌های اخلاقی، تکلیف جایگاه اصل‌ها در اخلاق را تعیین نمی‌کند.

۱. برای مثال، دنسی کتابش را چنین معرفی می‌کند: «کتابی [...] دربارهٔ این که [...] دلیل‌ها چگونه کار می‌کنند» (Dancy, 2004: 7). پکا وئورونن جزئی‌گرایی و عام‌گرایی را «آراء متافیزیکی دربارهٔ نقش اصل‌های اخلاقی به‌لحاظ جایگاه برخی امور واقع به‌عنوان دلیل‌های اخلاقی» (Väyrynen, 2004: 67) می‌داند. اما دقت بیشتر به آثار او نشان می‌دهد نزاع جاری بین جزئی‌گرایان و عام‌گرایان، نزاعی دربارهٔ فکر اخلاقی نیز هست. دنسی کتابش را با بررسی انحاء مختلف «فهم این که فکر اخلاقی چگونه می‌تواند کار کند» (Dancy, 2004: 9) پیش می‌برد. افزون بر این، او جزئی‌گرایی را اعتقاد به این می‌داند که «امکان فکر و تشخیص اخلاقی، وابسته به تدارک ذخیرهٔ مناسبی از اصل‌های اخلاقی نیست» (Dancy, 2004: 7)، هم قابل تفسیر متافیزیکی کرده است هم قابل تفسیر شناخت‌شناسانه.

۳. لزوم اصل‌های اخلاقی برای تشخیص اخلاقی

۳-۱. نقش حساسیت‌های اخلاقی و شخصیت اخلاقی

جزئی‌گرایان با اینکه بر غفلت عام‌گرایان از اهمیت تشخیص، خرده می‌گیرند اما خودشان نیز سخن خاصی در تحلیل چستی توانایی تشخیص اخلاقی ندارند. بندیکت اسمیت اظهار می‌دارد که «تشخیص، قابل توصیف صریح نیست» (Smith, 2011: 99). چارلز لارمر می‌گوید:

هرچند ما می‌توانیم بفهمیم که چه نوع موقعیت‌هایی نیازمند تشخیص هستند، انواع کارهایی را که «تشخیص» قرار است انجام دهد، می‌توانیم بفهمیم، و پیش‌نیازهای کسب آن را می‌توانیم درک کنیم، اما درباره‌ی ماهیت خود تشخیص اخلاقی، سخن چندانی نمی‌توانیم بگوییم. به نظر می‌رسد ما فقط می‌توانیم بگوییم تشخیص چه نیست، و نمی‌توانیم بگوییم چه هست

شایسته‌اش بنشانند. عام‌گرایان، اهمیت این چالش را عمدتاً نادیده انگاشته‌اند. لحاظ سوم: این مقاله درباره‌ی مفهوم اصل‌های اخلاقی نیز که از فرض‌هایی در نزاع بین جزئی‌گرایان و عام‌گرایان وجود دارد فاصله می‌گیرد. جالب است که در این نزاع، جزئی‌گرایان تعیین می‌کنند که اصل اخلاقی چیست و چرا عام‌گرایان عمدتاً در آن چون و چرا نمی‌کنند. اما با توجه به گفته‌های پیشین، مفهومی که جزئی‌گرایان از اصل‌های اخلاقی در پیش می‌نهند، در بسیاری از موارد، ظلم به نظریه‌های سنتی اصل‌مند اخلاق است.^۱ عام‌گرایان نباید مشتری آن تلقی از اصل‌های اخلاقی که جزئی‌گرایان به اشتباه به آن‌ها نسبت داده‌اند، باشند و نیازی هم به آن ندارند. بر اساس ایده‌ای که در این مقاله ارائه شده است، تشخیص اخلاقی، متکی به اصل‌های اخلاقی به مفهوم عزم‌های مدید است. قسمت دوم، عهده‌دار توضیح این ایده است.

۱. در این باره نگاه کنید به: اصغری، ۱۳۹۹: ۲۵-۲۸.

هیچ جنبه‌ی دارای مناسبت از دیدمان پنهان نماند).

این مسأله، کمکی به ما نمی‌کند. ما برای فهم چیستی و تبیین قوه‌ی تشخیص اخلاقی، باید بدانیم تشخیص اخلاقی درست به چه نوع حساسیت‌هایی نیاز دارد و ما چگونه می‌توانیم آن نوع حساسیت‌ها را پرورش دهیم. هم جزئی‌گرایان و هم عام‌گرایان اصولاً قبول دارند که فردِ دارای تشخیص اخلاقی، به نیازهای دیگران و به جزئیات موقعیت‌هایی که در آن‌ها قرار می‌گیرد، حساس است. او در شناسایی کاری که باید انجام شود و در شناسایی بهترین راه انجام آن مهارت دارد. این‌ها کیفیت‌هایی است که یک فاعل اخلاقی خوب، یعنی فردِ دارای شخصیت و منش اخلاقی، می‌کوشد که پرورش دهد. این که افراد چه قدر رعایت دیگران را بکنند و به نیازهای آنان حساسیت و توجه داشته باشند، و چه قدر در بررسی جزئیات یک موقعیت جزئی دقت به خرج دهند، به شخصیت

(Larmore, 1981: 293).

دنسی می‌پذیرد که «[...] تبیین ما درباره‌ی فردی که می‌توان اعتماد داشت که او تشخیص‌های اخلاقی درست می‌دهد، خیلی طولانی نیست. چنین فردی، کسی است که موقعیت به موقعیت، به فهم درست می‌رسد». با این حال، وی می‌کوشد تحلیلی از ماهیت تشخیص به دست دهد: «برای اینکه همیشه مؤفق باشیم، ما باید طیف وسیعی از حساسیت‌ها را داشته باشیم تا هیچ جنبه‌ی دارای مناسبت از دیدمان پنهان نماند و درباره‌ی مناسبتش نیز اشتباه نکنیم. اما این همه‌ی آن چیزی است که برای گفتن درباره‌ی این موضوع وجود دارد. داشتن حساسیت‌های مربوط، چیزی نیست جز توانایی رسیدن به فهم درست در هر موقعیت» (Dancy, 1993: 64). اما کوشش دنسی، حاصل چندانی ندارد. تأکید دنسی به‌جای این که بر واکاوی و تبیین قوه‌ی تشخیص اخلاقی باشد، بر اولویت و تقدم جزئیات هر موقعیت است (... تا

گذاشته شوند (Gleeson, 2007: 372). در مخالفت با این موضع جزئی‌گرایان، راهبرد استدلالی‌ای که در مقاله حاضر مطرح می‌شود این است که اصل‌های اخلاقی، اگر فهم درستی از آن‌ها داشته باشیم، نه تنها برای مبتدیان در اخلاق لازم هستند بلکه برای مجربان در اخلاق نیز لازم هستند. این راهبرد، بر تحلیل نقش عزم‌های نهادینه‌مدید (مدت‌دار) در شخصیت و منش اخلاقی فرد و از طریق آن در قوه تشخیص اخلاقی، مبتنی است.

۲-۳. اصل‌های اخلاقی به‌عنوان عزم‌های نهادینه‌مدید و نقش آن‌ها در شخصیت اخلاقی

هر فرد، با افزایش سن، کسب تجارب زندگی و تفکر درباره موضوعات اخلاقی، معمولاً حداقل برخی از اصل‌های اخلاقی‌اش را مورد پرسش قرار می‌دهد و مقید می‌کند. در این فرآیند، او برخی از اصل‌های اخلاقی را به‌عنوان اصل‌های خودش تأیید می‌کند

و منش افراد، بسیار وابسته است. به‌طور مجمل، قوه تشخیص اخلاقی، پیوند تنگاتنگی با منش ما دارد (اینکه ما چه نوع فردی هستیم). پایه منش اخلاقی هر فرد را معمولاً اجتماعی‌سازی و تربیت اخلاقی در کودکی شکل می‌دهد. در این مقدار، نه عام‌گرایان مناقشه‌ای دارند و نه جزئی‌گرایان.^۱ برخی جزئی‌گرایان حتی می‌پذیرند که اصل‌های اخلاقی در کودکی، ابزارهای تربیتی مفیدی هستند و بنابراین ممکن است مشکلی با پذیرش این نکته نداشته باشند که اصل‌های اخلاقی برای پرورش شخصیت فاعل اهمیت دارند (Garfield, 2000: 199–204). اما جزئی‌گرایان تأکید و اصرار دارند که وقتی ما بزرگ می‌شویم یا به بلوغ می‌رسیم، دیگر به اصل‌ها نیاز نداریم و حتی برایمان مشکل‌ساز می‌شوند، مانند «چرخ‌های کمکی» دوچرخه که وقتی دوچرخه‌سواری آموخته شد باید کنار

گذشته است، واقعاً جایگزینی ندارند» (Dancy, 1993: 64).

۱. مثلاً دنسی در پایان نقل قول اخیر، درباره داشتن حساسیت‌های مربوط می‌گوید: «ارسطو معتقد بود که کلید آن، تربیت است؛ کسانی که وقت تربیتشان

رانندگی نکن» یا «عهدهایت را نشکن»، همیشه فعال هستند، برخلاف عزم‌های غیرمدید یا گذرا، مانند عزم به انجام یک برنامه جزئی یا عزم به انجام یک عهد جزئی^۲. معنای همیشه فعال بودن عزم‌های مدید، این است که صرف نظر از اینکه فاعل، کی به کی آن‌ها را انجام می‌دهد، همچنان او را عزم می‌بخشند که در آینده انجامشان دهد.

اصل‌های اخلاقی به‌مثابه عزم‌های مدید نهادینه، در قوام شخصیت فاعل، دو نقش مهم ایفا می‌کنند. اول، اصل‌های اخلاقی، حساسیت‌های اخلاقی فاعل را شکل می‌دهند؛ دوم، اصل‌های اخلاقی، نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در هویت و وحدت فاعل طی زمان دارند.

۳-۲-۱. شکل‌دهی تجربه و حساسیت‌های فاعل

عزم‌های مدید، ساختار زندگی هر یک

۲. نگاه کنید به: Velleman, 2007: Ch. 11.

و آن‌ها بخشی از منش و شخصیت اخلاقی خود او می‌شوند. در صورتی که فرآیند پرورش و رشد اخلاقی فرد، موفق باشد، اصل‌های اخلاقی از ابزارها و دستورهای تربیتی بیرونی تبدیل می‌شوند به عزم‌های نهادینه مدید. فاعل، دیگر فقط مطابق با اصل، عمل نمی‌کند بلکه نسبت به نوع عملی که اصل، تجویز می‌کند (و یا منع می‌کند) موضع موافق (و یا مخالف) می‌گیرد و قصد می‌کند که از اکنون تا آینده، به‌نحو خاصی رفتار کند. منظور از این که اصل‌های اخلاقی به‌صورت عزم‌های مدید نهادینه عمل می‌کنند چیست؟ اصل‌های اخلاقی عملی^۱، یک نوع از عزم‌های فاعل هستند. در ذهن پروراندن و یا اختیار کردن یک اصل اخلاقی، برگرفتن یک عزم است. اصل‌های اخلاقی، همانند همه اصل‌های عملی، به‌صورت عزم‌های مدید عمل می‌کنند. عزم‌های مدید، مانند «با خواب‌آلودگی

۱. برای بحث درباره اصل‌های عملی در مقابل اصل‌های نظری، نگاه کنید به اصغری، ۱۳۹۹: فصل

باهم تحقق بخشد. اصل‌های اخلاقی نه فقط می‌طلبند که فاعلان به دنبال اعمال نوع عمل مذکور در آن‌ها باشند، بلکه این را هم از آن‌ها می‌طلبند که دربارهٔ وسیله‌ها و شرایطی که برای تحقق باهم لازم است، بیندیشند. فاعلی که اصل عدم‌کرداری و اصل راست‌گویی را می‌پذیرد، لازمهٔ آن این است که فعالانه اجازه ندهد موقعیت‌هایی که در آن‌ها مجبور است برای جلوگیری از ضرر جدی، دروغ بگوید و موقعیت‌هایی که در آن‌ها مجبور است با راست گفتن به کسی ضرر بزند، رخ دهد. تحقق بخشیدن به یک اصل اخلاقی، فقط انجام دادن یک عمل در یک موقعیت جزئی نیست، بلکه بسیار مهم‌تر از آن، نحوی از زندگی کردن و اندیشیدن است. فاعل، با سازمان دادن زندگی و جهان‌ش به نحوی که امکان تحقق باهم، اصل‌های اخلاقی وی را فراهم کند، حساسیت‌های اخلاقی‌اش را ارتقا می‌دهد. او به تدریج به نیازهای دیگران و به جزئیات موقعیت‌هایی که

از ما را تعیین می‌کنند. برنامه‌ها و رویه‌ها، دسته‌ای از عزم‌های مدید هستند. برای نمونه، کسی که برنامه دارد در یک رشتهٔ ورزشی قهرمان شود، زندگی‌اش را به‌نحو خاصی پیش می‌برد. او روابط اجتماعی‌اش را حول تمریناتش شکل می‌دهد و از رژیم غذایی ویژه‌ای تبعیت می‌کند؛ به شهری که امکانات تمرینی بهتری دارد کوچ می‌کند و ... برنامه‌های مربوط به هدف‌ها، برنامه‌های فرعی مربوط به وسیله‌ها و مراحل را در خود دارند. برای هر فاعل، در ذهن پروراندن و دنبال کردن برنامه‌های فرعی، ضروری است تا بتواند برنامه‌های مدید را با موفقیت تحقق بخشد.^۱ همین مطلب دربارهٔ اصل‌های اخلاقی نیز صحت دارد. یک فاعل با اختیار کردن مجموعه‌ای از اصل‌های اخلاقی، عزم می‌کند که زندگی‌اش را به‌نحوی خاص پیش ببرد. او می‌کوشد زندگی و جهان‌ش را به گونه‌ای سازمان دهد که به او امکان دهد اصل‌های اخلاقی‌اش را

۱. مقایسه کنید با: Bratman, 1987: 29-31.

موارد، تلاش فاعلان برای برآورده کردن عزم‌هایشان سبب می‌شود که فاعلان، حساسیت‌های ویژه‌ای را در خود پیورند. فاعلان اخلاقی، با اختیار کردن و نهادینه کردن اصل‌های اخلاقی که عزم‌های مدید هستند، حساسیت‌های اخلاقی خود را می‌پرورند.^۱ این تلقی از اصل‌های اخلاقی، برخی از دغدغه‌ها را نیز رفع می‌کند؛ از جمله این دغدغه که اگر ما بر اصل‌های اخلاقی عام تمرکز کنیم از جزئیات موقعیت‌های جزئی که با آن‌ها مواجه می‌شویم، غفلت خواهیم کرد.^۲ اصل‌های اخلاقی عملی، ما را دچار غفلت از جزئیات موقعیت‌های جزئی نمی‌کنند. تلاش ما برای زندگی کردن، مطابق با اصل‌های اخلاقی و اصل‌های نااخلاقی گوناگونمان به ما کمک می‌کنند به

در آن‌ها قرار می‌گیرد، حساس‌تر می‌شود. این که داشتن عزم‌ها، تجربه فاعل را شکل می‌دهد و حساسیت‌های او را ارتقا می‌دهد، پدیده‌ای آشناست. برای مثال، کسی که کسب‌وکار راه می‌اندازد و عزم سرمایه‌گذاری‌های سودآور می‌کند، چیزهایی را آینده‌دار و مستعد سودآوری می‌بیند که حتی به ذهن دیگران خطور نمی‌کند. والدین که نسبت به سلامت فرزند خردسالشان عزم دارند، در موقعیت‌هایی که دیگران فقط چرخ گوشت، پرز برق، راه‌پله و ... را می‌بینند، خطرات مهلک‌تری در نظرشان جلوه می‌کند. فروشنده باتجربه که عزم دارد فروش بالایی داشته باشد، گاهی می‌تواند در همان لحظه‌ای که مشتری وارد مغازه می‌شود، ببیند که مشتری چه می‌خواهد و چه قدر می‌خواهد هزینه کند. در همه این

عام‌گرایی، مشوق تمایل به دقت نکردن به جزئیات موقعیت پیش روست [...]» (Dancy 1993, 64).
مقایسه کنید با: Gleeson 2007, 369–370.

۱. برخی مطالعات تجربی در حوزه روان‌شناسی اخلاق، مؤید این مطلب است؛ نگاه کنید به: Prinz, 2007: 272.

۲. مثلاً دنسی می‌گوید: «[...] عام‌گرایی، علت بسیاری از تصمیم‌های بد در اخلاق است. [...]»

مجموعه‌ای از اصل‌های اخلاقی باشد بلکه باید «دیدن موقعیت‌ها در پرتوی ویژه باشد، به‌عنوان موجد دلیل‌ها برای عمل» (McDowell 1978, 21). جزئی‌گرایان بر این گفتهٔ ارسطو تأکید می‌کنند که «تشخیص، به ادراک متکی است» (Aristotle, 1999: 1109b). یک تشخیص‌دهندهٔ اخلاقی خوب، می‌تواند ببیند که کدام جنبه‌های یک موقعیت مناسبت اخلاقی دارند و چه رفتاری را ایجاب می‌کنند. برای مثال، ما وقتی وارد کوچه‌ای می‌شویم و ناگهان می‌بینیم که کسی روی زمین افتاده است، در همان لحظه متوجه می‌شویم که باید به او پیشنهاد کمک بدهیم. در چنین موقعیت‌هایی، نیاز نیست اصل‌های اخلاقی را به‌عنوان مقدمه قرار دهیم و کاری را که باید انجام دهیم از آن‌ها استنتاج کنیم.^۱ اما

نیازهای دیگران و به جزئیات موقعیت -هایی که با آن‌ها مواجه می‌شویم، حساس‌تر شویم. این تصویر از تشخیص اخلاقی، از برخی جهات، نزدیک است به بعضی تأکیدهای جزئی‌گرایان. به نظر بسیاری از جزئی‌گرایان، آنچه برای تشخیص اخلاقی صحیح لازم است، «یک نحو دیدن، یک نحو حساس بودن به واقعیت‌های اخلاقی است» (McNaughton, 1988: 205). دنسی، قوهٔ تشخیص اخلاقی را «مهارت دیدن» (Dancy, 2004: 143) می‌داند. یک تشخیص‌دهندهٔ اخلاقی خوب، می‌تواند ببیند که کدام جنبه‌های یک موقعیت، مناسبت اخلاقی دارند و چه رفتاری را ایجاب می‌کنند. آنان استدلال می‌کنند که هدف تربیت اخلاقی نباید هماهنگ بودن با

وجود دارد که نیازمند فرآیند آگاهانهٔ فکر اخلاقی دقیق هستند. چون مقالهٔ حاضر دربارهٔ توانایی تشخیص اخلاقی است و نه دربارهٔ فرآیند فکر اخلاقی، مطرح کردن تصویری از فکر اخلاقی مبتنی بر اصل‌های اخلاقی، بیرون از حوصلهٔ این مقاله است.

۱. جزئی‌گرایان با این‌گونه توصیف کردن تشخیص اخلاقی در چارچوب ادراک، بعضاً این برداشت را ایجاد می‌کنند که کل تشخیص اخلاقی، چیزی است که در یک چشم‌به‌هم‌زدن انجام می‌شود. عام‌گرایان بسیار راحت‌تر از جزئی‌گرایان می‌توانند بپذیرند که تصمیم‌های دشوار بسیاری

دارای توانایی تصمیم‌گیری است. فاعل، برای اینکه بتواند اصل‌های عملی‌اش را تحقق ببخشد، باید مجموعه‌ای از حساسیت‌ها را در اختیار داشته باشد. فاعل برای اینکه جهان پیرامونش را تغییر دهد، لازم است که بر آن کنترل داشته باشد. او لازم است که دارای مجموعه‌ای غنی از حساسیت‌ها باشد تا بتواند اصل‌های عملی‌اش را محقق کند. بنابراین، مثلاً اینکه فاعل می‌تواند «بیند» کسی نیازمند کمک است، اصل نیکوکاری را زائد نمی‌کند، بلکه نشان توانایی فاعل برای تحقق بخشیدن به این اصل است. همین مطلب را می‌توان درباره واکنش‌ها و پاسخ‌های عاطفی ما به برخی اعمال و موقعیت‌ها گفت. گاهی به نظر می‌رسد که ما «فقط احساس می‌کنیم» یک عمل درست (و یا نادرست) است. برای نمونه ما وقتی ظلم را تجربه می‌کنیم، در بسیاری موارد احساس خشم می‌کنیم. برخی

جزئی‌گرایان اشتباه می‌کنند که توانایی «دیدن» کار درست در موقعیت را شاهدی بر زائد بودن اصل‌های اخلاقی می‌دانند. اکتساب مجموعه‌ای از حساسیت‌های اخلاقی، اصل‌های اخلاقی فاعل را زائد نمی‌کند. برای روشن شدن این نکته می‌توانیم از یکی از مثال‌های فوق کمک بگیریم. مجربان در کسب و کار، چنین نیست که چون می‌بینند فعالیتی آینده‌دار و سودآور است، دیگر نیازی به عزم مدید به سرمایه‌گذاری سودآور نداشته باشند و اصل انجام سرمایه‌گذاری سودآور را کنار بگذارند. درباره اصل‌های اخلاقی نیز غیر از این نیست. اصل‌های اخلاقی به‌عنوان عزم‌های مدید، اصل‌های عملی هستند. «جهت تطبیق» اصل‌های عملی، جهان‌به‌کلام است^۱. یعنی کارکرد اصلی اصل‌های عملی، تغییر جهان است نه حکایت و توصیف و تبیین جهان. اصل‌های عملی، کارکردشان تغییر، راهنمایی و مدیریت رفتار فاعلان

۱. نگاه کنید به: Humberstone, 1992.

به عنوان عزم‌های عملی، به پرورش مجموعه مفصلی از حساسیت‌های اخلاقی کمک می‌کند؛ از سوی دیگر، این حساسیت‌ها به توفیق در اعمال اصل‌های اخلاقی کمک می‌کند. رابطه اصل‌های اخلاقی و حساسیت‌های اخلاقی، دوسویه است. داشتن مجموعه‌ای از اصل‌های اخلاقی، مساوی با داشتن تشخیص اخلاقی نیست. قوه تشخیص اخلاقی، جمع پیچیده‌ای از حساسیت‌های مختلف است. داشتن مجموعه‌ای از اصل‌های اخلاقی، ما فاعلان را به پرورش و ارتقای این حساسیت‌ها سوق می‌دهد، زیرا این حساسیت‌ها برای تحقق بخشیدن به عزم‌های اخلاقی لازم هستند. عقل حکم می‌کند که یک فاعل با عزم کردن مجموعه‌ای از اصل‌های اخلاقی، وسیله‌های لازم برای تحقق بخشیدن به این اصل‌ها را نیز عزم می‌کند. پرورش حساسیت‌های اخلاقی

جزئی‌گرایان ممکن است این موارد را شهادی بر این مدعایشان بدانند که حکم‌های اخلاقی لازم نیست مبتنی بر اصل‌ها باشند.^۱ اما بر اساس ایده طرح‌شده در مقاله حاضر، واکنش‌ها به برخی عمل‌ها و یا موقعیت‌ها، نشانه عزم قوی فاعل به اصل‌های اخلاقی‌اش است و به تحقق موفق این اصل‌ها کمک می‌کند. اصل‌های اخلاقی وقتی نهادینه می‌شوند، بار عاطفی پیدا می‌کنند.^۲ یک فاعل، با پذیرفتن مجموعه‌ای از اصل‌های اخلاقی، عزم می‌کند به نحو خاصی زندگی کند و پرورش حساسیت‌های اخلاقی‌اش به او کمک می‌کند که به این عزم‌ها پایبند بماند. جزئی‌گرایان به اشتباه فرض می‌کنند «امکان ندارد که هم فاعل از اصل اخلاقی پیروی کند و هم رفتار ناشی از واکنش اخلاقی باشد» (Gleason, 2007: 370). از یک سو، اختیار کردن مجموعه‌ای از اصل‌های اخلاقی

۱. نگاه کنید به: Roeser, 2006: 33-44.

۲. این مسأله با مطالعاتی که در روان‌شناسی اخلاق انجام شده است همخوانی دارد. نگاه کنید به: Nichols, 2004; Prinz, 2007.

به‌عنوان عزم‌های مدید نهادینه، برای هویت و وحدت فاعل طی زمان اهمیت بسیاری دارند (همان‌گونه که عزم‌های مدید نااخلاقی از این لحاظ اهمیت دارند). از جمله پیوندهایی که می‌تواند بین اصل‌های اخلاقی و هویت فاعل وجود داشته باشد، دو پیوند شایان ذکر است. اول، اصل‌های اخلاقی می‌توانند پیوندهای روانی بین خود کنونی فاعل و خود آینده او ایجاد کنند. این پیوندهای روانی، پشتیبان هویت فاعل طی زمان هستند. فاعل با اختیار کردن مجموعه‌ای از اصل‌های اخلاقی، برخی عزم‌های مدید را بر عهده می‌گیرد و برعهده گرفتن عزم‌های مدید، عبارت است از داشتن قصد پایدار عمل کردن به گونه‌هایی خاص در موقعیت‌های آینده. به این ترتیب، اصل‌های اخلاقی به‌عنوان عزم‌های مدید، بین قصد‌های فاعل در اکنون و اجرای این قصد‌ها در آینده، پیوند روانی پدید می‌آورند. برای مثال، فاعل با اختیار کردن اصل راستگویی، خود آینده‌اش را عازم

هر فاعل، یکی از این وسیله‌های لازم است.

تا اینجا بیان کردیم که فاعل در تلاش برای تحقق بخشیدن به اصل‌های اخلاقی‌اش (که عزم‌های مدید نهادینه هستند) تجربه کسب می‌کند و حساسیت‌های اخلاقی‌اش را پرورش می‌دهد. اما فاعل بدون تصور کردن خودش به‌عنوان یک فاعل، یعنی به‌عنوان دارنده یک هویت خاص و وحدت طی زمان، نمی‌تواند حساسیت‌های اخلاقی‌اش را پرورش دهد. این نکته ما را به نقش دوم (که اصل‌های اخلاقی در قوام شخصیت فاعل ایفا می‌کنند) رهنمون می‌شود.

۲-۲-۳. کمک به هویت و وحدت شخصیت طی زمان

توانایی تشخیص اخلاقی، وابسته به منش و شخصیت فاعل است؛ همین‌طور، منش و شخصیت فاعل، به‌نوبه‌ی خود وابسته به این است که او خودش را دارای هویت و وحدت طی زمان، تصور کند. اصل‌های اخلاقی

می‌کند، راستگویی را ارج می‌نهد و در جهت رسیدن به عدالت اجتماعی تلاش می‌کند، بشناسد. افزون بر این، چنین فاعلی ترجیح می‌دهد با افرادی ارتباط داشته باشد که به همین اصل‌های اخلاقی متعهد هستند و به این ترتیب، این اصل‌ها، بخشی از هویت جمعی می‌شوند.

عزم‌های نهادینه‌مدیدی که هویت و وحدت فاعل طی زمان را شکل می‌دهند، محدود به اصل‌های اخلاقی نیستند^۱ اما تأکید می‌کنم که اصل‌های اخلاقی، در میان عزم‌های مدید، منزلت ویژه‌ای دارند و برای هویت و وحدت فاعل طی زمان اهمیت خاصی دارند. بسیاری از عزم‌های مدید نااخلاقی، محدود به قلمروهای مشخصی از زندگی فاعل هستند، اما اصل‌های اخلاقی چنین محدودیتی ندارند. برای مثال، یک فرد می‌تواند در حیطة کارش به رویه «سر وقت بودن» متعهد باشد، اما در روابط خانوادگی‌اش به سر وقت

می‌کند که راستگو باشد و نگذارد موقعیت‌هایی پیش آید که در آن‌ها نتواند این عزم را تحقق بخشد. دوم، اصل‌های اخلاقی به فاعل کمک می‌کنند که خودش را به‌عنوان یک شخص خاص بسازد و درک کند. برخی مطالعات اخیر در حوزه روان‌شناسی اخلاق، این مطلب را تأیید می‌کند. به‌عنوان مثال، «جسه پرینتس» می‌گوید که نهادینه‌کردن اصل‌های اخلاقی سبب می‌شود «اخلاق، بخش مهمی از خودانگاره‌های ما بشود». به نظر وی، «ما با قواعد اخلاقی، یکی‌انگاری می‌کنیم و دوست داریم به افرادی که ارزش‌هایشان مشابه ارزش‌های ماست، نزدیک شویم» (Prinz, 2007: 306-307). اصل - های اخلاقی، راهی هستند برای این که فاعل، خودش را به‌عنوان فردی با اصل‌های خاص تعریف کند. به‌عنوان مثال، فردی ممکن است خودش را به‌عنوان کسی که به وعده‌هایش وفا

۱. نگاه کنید به: Bratman, 2007;

Velleman, 2007

اخلاقی خوب، چنین نیست که در زندگی خصوصی‌اش به اصل راستگویی و اصل عدالت متعهد باشد و برای اعمال آن‌ها تلاش کند، اما در معامله، این اصل‌ها را تعطیل کند^۱. اصل‌های اخلاقی، برخلاف اصل‌های آداب کسب و کار یا کسب حداکثر سود، بر همه حوزه‌های زندگی فاعل شمول دارند، به سبب همین شمول الزام‌آوریشان، کانون شخصیت فاعل خوب را تشکیل می‌دهند، یعنی آن بخش از شخصیت او که در حوزه‌های مختلف زندگی او ثابت می‌ماند. اکثر افراد ناگزیرند نقش‌های گوناگونی در

بودن هیچ اهمیتی ندهد. برای مثالی دیگر، پزشکی که به رویه شستن دست‌ها پیش و پس از تماس با هر بیمار پایبند است، معمولاً پس از هر بار دست دادن با افراد، دست‌هایش را نمی‌شوید. اما اصل‌های اخلاقی، به موجب شمول الزام‌آوریشان، در تشکیل کانون شخصیت یک فاعل خوب نقش دارند، یعنی آن بخش از شخصیت او که در بخش‌های مختلف زندگی، یکسان باقی می‌ماند. یک فاعل اخلاقی خوب، در همه قلمروهای زندگی‌اش به اصل‌های اخلاقی‌اش متعهد می‌ماند و می‌کوشد آن‌ها را تحقق بخشد. مثلاً، یک فاعل

مثلاً، اینکه اصل عدالت چه اقتضا می‌کند، می‌تواند بسته به اینکه فاعل مثلاً در مقام مدیر جذب یک سازمان عمل می‌کند یا در مقام کسی که برای فرزندان‌ش هدیه انتخاب می‌کند، متفاوت شود. این سیالیت نه تنها منافاتی با شمول آن‌ها بر همه قلمروهای زندگی ندارد، بلکه اعمال آن‌ها را در همه قلمروهای زندگی ممکن می‌کند. اصل‌های اخلاقی، ممکن است در موقعیت‌های مختلف، عمل‌ها و پاسخ‌های مختلفی را اقتضا کنند، اما این حساسیت به موقعیت، به جای اینکه شمول الزام‌آوری آن‌ها را لغو کند، به اعمال موفق آن‌ها کمک می‌کند

۱. سیالیت اصل‌های اخلاقی در جریان اعمال، شمول آن‌ها بر همه قلمروهای زندگی را تسهیل می‌کند. سیالیت اجمالاً به این معنی است که اصل‌های اخلاقی در موقعیت‌های متفاوت می‌توانند عمل‌ها و پاسخ‌های متفاوتی را اقتضا کنند (دربارۀ سیالیت نگاه کنید به: اصغری، ۱۳۹۹: ۵۰-۶۰). اصل‌های اخلاقی، نوع عمل (act-type) و نه فرد عمل (act-token) را تجویز می‌کنند، منع می‌کنند، توصیه می‌کنند، یا محکوم می‌کنند. سیالیت، عبارت است از اینکه نوع عمل مذکور در هر اصل اخلاقی، هماهنگ با هر موقعیت جزئی می‌تواند با فرد—عمل‌های مختلفی اعمال شود.

می دهد). وقتی تفتن می یابیم که قوه تشخیص اخلاقی، خودش بر اصل های اخلاقی به عنوان عزم های مدید تکیه دارد، پس دومی برای اولی لازم است. این نوع نگاه جزئی گرایان به رابطه اصل های اخلاقی و تشخیص اخلاقی، ناشی از یک جداسازی اشتباه بین اصل ها و تشخیص است. این جداسازی، به نوبه ی خود، ریشه در این دارد که اصل های اخلاقی به اشتباه، ابزارهایی دانسته می شوند که قرار است به ما کمک می کنند به حکم درست اخلاقی برسیم یا عمل درست اخلاقی را انجام دهیم. متفکرانی که اصل های اخلاقی را ابزار تلقی می کنند، آن ها را جدا از قوه تشخیص اخلاقی می دانند. اگر اصل های اخلاقی ابزار باشند، لازم خواهد بود که تشخیص، آن ها را تکمیل کند. زیرا اگر دارنده ابزارها نداند که چگونه از آن ها استفاده کند، داشتن ابزارها بی فایده است. استفاده از ابزارها، نیازمند تجربه و تشخیص است. برخی ابزارها، فقط برای تازه کاران مفید هستند و وقتی فرد در فن مورد

زندگیشان ایفا کنند و برای اینکه بتوانند این نقش های گوناگون را به درستی ایفا کنند، ناگزیرند گوناگون فکر و عمل کنند. اصل های اخلاقی، راهی برای وحدت بخشیدن به این نقش های گوناگون در اختیار ما می نهند، یا حتی به ما کمک می کنند خودی را بسازیم و حفظ کنیم که برتر از نقش های گوناگون باشد.

بر اساس تبیینی که در بالا مطرح شد، اصل های اخلاقی و قوه تشخیص اخلاقی، پیوند عمیقی دارند. تشخیص اخلاقی، قوه ای رازآلود نیست که باید به نحوی به اصل های اخلاقی افزوده شود، بلکه با واسطه شخصیت اخلاقی، اساساً مبتنی بر اصل های اخلاقی است؛ بنابراین، اصل های اخلاقی برای تشخیص اخلاقی لازم هستند. پیشتر گفتیم که به نظر جزئی گرایان، تشخیص اخلاقی، تکمیل کننده اصل ها نیست بلکه خودش محور فکر اخلاقی است و این بدان معنی است که به نظر افراد جزئی گرا، اصل های اخلاقی «لازم» نیستند (بحث فوق، به این چالش پاسخ

تجربی روان‌شناسی پاسخ گویند نه تأملات فلسفه اخلاق. آیا روان‌شناسان اخلاق که در این اواخر بر شمار آنان افزوده شده است^۱ در مقایسه با فیلسوفان اخلاق که پیش‌تر تنها عهده‌داران این گونه بحث‌ها بودند، شایستگی بیشتری برای بررسی تشخیص اخلاقی و نقش اصل‌های اخلاقی ندارند؟ پاسخ این اشکال، این است که بحث فلسفه اخلاقی درباره نقش اصل‌های اخلاقی در فکر و تشخیص اخلاقی، با مطالعه روان‌شناختی در این‌باره تفاوت دارد. هدف بحث مطرح شده در اینجا با هدف روان‌شناسی اخلاق اخیر، تفاوت دارد. مطالعات روان‌شناسان اخلاق درباره تشخیص اخلاقی و اصل‌های اخلاقی، تجربی است؛ به این معنی که آنان می‌خواهند وضعیت موجود این امور را در روان انسانها توصیف کنند. اما ایده توانایی تشخیص اخلاقی که در اینجا مطرح

نظر، مجرب می‌شود باید کنار گذاشته شوند. اما ما ناگزیر نیستیم چنین تلقی‌ای از اصل‌های اخلاقی داشته باشیم. اصل‌های اخلاقی عملی، «عزم‌های مدید» فاعل هستند که از تشخیص اخلاقی وی جدایی‌ناپذیرند. وقتی تفتن می‌یابیم که قوه تشخیص اخلاقی، خودش بر اصل‌های اخلاقی به‌عنوان عزم‌های مدید تکیه دارد، این اشکال جزئی‌گرا که تشخیص اخلاقی جای اصل‌های اخلاقی را می‌گیرد، اصلاً منتفی می‌شود.

۴. ملاحظات تکمیلی

۴-۱. روان‌شناسی اخلاق یا فلسفه اخلاق؟

پرسش ما این بود که اصل‌های اخلاقی چه لزومی برای تشخیص اخلاقی دارند؟ یک اشکال که ممکن است مطرح شود این است که آیا نباید پرسش‌های مربوط به تشخیص اخلاقی و از جمله پرسش مذکور را مطالعات

۱. نگاه کنید به: Greene and Haidt, 2002;

Nichols, 2004; Haidt, 2001; Mallon and Nichols, 2010

مطرح شد، مبتنی بر اصل‌ها فکر کنیم؛ بنابراین، آنچه در این نظریه مطرح شد، حداقل واقع‌گرایی روان‌شناختی را دارد. اما چون می‌توان فرض کرد که نظریه‌های دیگری نیز برای تشخیص اخلاقی می‌تواند ارائه شود که به‌لحاظ تجربی ممکن باشند، پس برای ترجیح یک نظریه تشخیص اخلاقی بر دیگر نظریه‌های تشخیص اخلاقی، حداقل واقع‌گرایی روان‌شناختی کافی نیست (Flanagan, 1991: 32). بنابراین، مطالعات روان‌شناختی نمی‌توانند تعیین کنند که از کدام نظریه تشخیص اخلاقی باید دفاع کرد. برای کاهش دادن تعداد نظریه‌های رقیب، باید از معیارهای دیگری مانند سادگی و توان‌مندی تبیینی نظریه، بهره برد. مدعی نیستیم که ایده تشخیص اخلاقی مبتنی بر اصل‌ها، یگانه‌ایده قابل قبول درباره تشخیص اخلاقی است. هدف ما، محدودتر بوده است. گفتیم که برخلاف ادعاهایی که جزئی‌گرایان و دیگر منتقدان اصل‌های اخلاقی می‌کنند، عام‌گرایان، منابعی را که برای

شد، **هنجاری** است به این معنی که بر اساس آن، توانایی تشخیص اخلاقی باید مبتنی بر اصل‌ها باشند. استدلالی که در قسمت قبل مطرح شد، این بود که فرد دارای تشخیص خوب، فردی است صاحب اصول.

ارتباط مهمی نیز بین این دو بحث وجود دارد، و آن این است که اگر نحوی از فکر اخلاقی و عمل اخلاقی به‌لحاظ تجربی برای انسان‌ها غیرممکن باشد، طرح ادعاهای هنجاری درباره اینکه انسان‌ها در مقام فاعلان اخلاقی باید بدان نحو فکر کنند و عمل کنند، بیهوده خواهد بود. ایده تشخیص اخلاقی متکی به اصل‌های اخلاقی که در قسمت‌های فوق مطرح شد، باید به‌لحاظ تجربی ممکن باشد؛ باید «حداقل واقع‌گرایی روان‌شناختی» را داشته باشد، به این معنی که فرض‌های این ایده، درباره رشد، فرآیند تصمیم‌گیری، رفتار و شخصیت، باید برای انسان‌ها ممکن باشد (نگاه کنید به: Flanagan, 1991: 32). ما انسان‌ها می‌توانیم آن‌گونه که در این نظریه

به عبارت دیگر، آن‌ها شرایط موفقیتشان را خودشان تعیین می‌کنند. این در شرایط درستی و صحت تشخیص‌های اخلاقی و عمل‌های اخلاقی نیز انعکاس خواهد یافت: فاعل در صورتی که اصل‌های عملی‌اش را با موفقیت اعمال کند، تشخیص درست داده است و عمل درست را انجام داده است. به عنوان مثال، فاعلی که برنامه دارد سوار پرواز ساعت ۶ صبح به مقصد همدان شود، اگر ساعت ۶ صبح سوار یک هواپیما به مقصد همدان شود، عملی موفق انجام داده است. جزئی‌گرا ممکن است اشکال کند لازمه اینکه اصل‌های اخلاقی عملی، مستقل از خودشان شرایط صحت و درستی ندارند، این است که هر اصلی که فاعل اختیار می‌کند خوب است و اصل‌های بد، معنی نخواهند داشت. برای پاسخ به این اشکال، باید به این پرسش پاسخ داده شود که چه چیزی تعیین می‌کند کدام اصل‌ها برای اختیار کردن خوبند؟ بحث وافی و کافی درباره این مسأله

پرداختن یک نظریه قابل قبول درباره تشخیص اخلاقی لازم است در اختیار دارند.

۲-۴. آیا هر اصلی که فاعل اختیار کند خوب است؟

ممکن است اینکه اصل‌های اخلاقی، عزم‌های مدید هستند، مورد نقد و اشکال قرار گیرد. در قسمت قبل، گفتیم که اصل‌های اخلاقی فاعل برای توانایی تشخیص وی بسیار مهمند. لازمه این دیدگاه آن است که خوب بودن تشخیص اخلاقی وی وابسته است به خوب بودن اصل‌های اخلاقی وی. تا اینجا درباره اینکه خوب بودن یک اصل اخلاقی به چیست، صریحاً سخنی نگفته‌ایم. اما گفته‌ایم که اصل‌های عملی، به نحو اعم و عزم‌های مدید، به نحو اخص، جهت تطبیقشان جهان‌به-کلام است، و پذیرای صدق و کذب نیستند. بنابراین، جهان، شرایط درستی و صحت آن‌ها را تعیین نمی‌کند، بلکه خودشان شرایط درستی و صحت خودشان را تعیین می‌کنند.

بتواند همه عزم‌هایش را تحقق بخشد، بیشتر است. بر این اساس، قابل قبول است که شرط کنیم یک معیار مهم برای تعیین خوب بودن و یا خوب نبودن یک اصل، آن است که آیا این اصل با کل نظام عزم‌های اخلاقی و نااخلاقی فاعل، هم‌ساز است یا نه؟ اما چون نظام عزم‌های یک فاعل می‌تواند در عین حال که هم‌سازی درونی دارد، دچار گمراهی باشد، هم‌سازی به تنهایی کافی نیست. عزم‌های فاعل برای اینکه راهنمای خوبی برای او باشند، باید جهان پیرامون او را لحاظ کنند. فاعل می‌کوشد که جهان را تغییر دهد و شکل دهد تا عزم‌هایش را تحقق بخشد (جهت تطبیق اصل‌های عملی، جهان‌به-کلام است)، اما جهان فقط تا حدودی قابل تغییر دادن است. ما قانون‌های فیزیک، واقعیت‌های اساسی طبیعت انسان و ... را نمی‌توانیم تغییر دهیم. عزم‌های اخلاقی خوب و عزم‌های نااخلاقی خوب، این واقعیت‌ها را لحاظ می‌کنند. به‌عنوان مثال، اصل «ما باید به یکدیگر و به همه انسان‌های

مهم و دشوار، مجالی فراخ‌تر از این مقاله می‌طلبد، اما اولاً باید توجه کرد که خود جزئی‌گرا با اشکال مشابهی مواجه است. طبق نظر جزئی‌گرایانی مانند دنسی، عمل درست، آن عملی است که فاعل، بیشترین دلیل را برای انجام دادنش دارد (Dancy, 2004: 52-15). به این ترتیب، اینکه یک فاعل چه قدر خوب است، جداً وابسته خواهد بود به این نکته که دلیل‌های او چه قدر خوب هستند. اما چه چیزی یک دلیل را دلیل خوب می‌کند؟ جزئی‌گرایان، پاسخی به این پرسش نمی‌دهند. دوم، یک فاعل معمولاً عزم‌های اخلاقی و نااخلاقی بسیاری دارد. وی وقتی درباره‌ی اینکه چه باید بکند فکر می‌کند، فکر می‌کند که چگونه این عزم‌های گوناگون را باهم تحقق بخشد. تردیدی نیست که تعارض‌های شدید بین عزم‌های یک فاعل، برای فاعلیت مؤثر، نامساعد است. هرچه نظام عزم‌های اخلاقی و نااخلاقی یک فاعل، هم‌سازتر باشد، احتمال اینکه او در موقعیت‌های جزئی



پاسخ به این اعتراض، باید توجه کنیم که اساساً مبنای این اعتراض، یعنی محدود کردن اصل‌های اخلاقی به اصل‌های نظری، مردود است. تلقی جزئی‌گرایان (و عام‌گرایانِ مُنازعِ آن‌ها) درباره اصل‌های اخلاقی، سنت نظریه‌های اصل‌مند اخلاق را استیفاء نمی‌کند؛ یعنی تلقی جزئی‌گرایان، جامع کل این سنت نیست. آنان تلقی محدودی از اصل‌های اخلاقی و چستی اصل‌های اخلاقی را مبنا قرار می‌دهند. وجهی ندارد که عام‌گرایان این تلقی محدود را که به‌اشتباه به همه عام‌گرایان نسبت داده شده است، پذیرا گردند. نکته دیگر، این است که اگر جزئی‌گرایان در آینده، اهمیت اصل‌های اخلاقی به‌عنوان عزم‌های مدید را قبول کنند، عام‌گرایان، به طریق اولی، باید از این پیشرفت مهم در نزاع جزئی‌گرایی-عام‌گرایی استقبال کنند. با تلقی اصل‌های اخلاقی به‌عنوان عزم‌های مدید، اخلاق ضرورتاً مبتنی بر اصل‌هاست. با تلقی اصل‌های اخلاقی

نیازمند کمک کنیم» اصل خوبی برای اختیار کردن نیست؛ چون این اصل، لحاظ نمی‌کند که وقت و انرژی و منابع ما محدود است. این مطلب، درباره عزم‌های نااخلاقی نیز وجود دارد. مثلاً اگر من عزم کنم که ساعت ۱۰ در همدان باشم در حالی که برایم غیرممکن باشد که ساعت ۱۰ در همدان باشم، این عزم، خوب نیست. این نکات، دست کم روشن می‌کنند که معیارهایی برای تعیین خوبی و بدی و بهتری و بدتری عزم‌ها و اصل‌های عملی (از جمله، اصل‌های اخلاقی به‌عنوان عزم‌های مدید) وجود دارد.

۴-۳. اصل‌های اخلاقی نظری، نه عملی!

جزئی‌گرا ممکن است اعتراض کند که وقتی می‌گویند «امکان فکر و تشخیص اخلاقی، وابسته به تدارک ذخیره مناسبی از اصل‌های اخلاقی نیست» (Dancy, 2004: 7)، منظورش اصل‌های اخلاقی نظری است نه اصل‌های اخلاقی عملی یا اصل‌های اخلاقی به‌عنوان عزم‌های مدید. در

پیامدگرایی قاعده‌نگر (Hooker, 2000) و یا انگیزه‌نگر (Adams, 1976) و نیز با نظریه‌های وظیفه‌گرا، هماهنگی دارد. بدین‌سان، استقبال یا عدم استقبال عام‌گرایان از ایدهٔ تشخیص اخلاقی مطرح‌شده در این مقاله، تا حد زیادی به نظریهٔ اخلاقی درجه‌اول هر کدام از آن‌ها بستگی دارد و نباید از این تعجب کرد؛ زیرا خام‌اندیشی است که تصور کنیم مدعیات فرااخلاقی دربارهٔ ماهیت و نقش اصل‌های اخلاقی، هیچ لازمه‌ای برای نظریهٔ اخلاقی درجه‌اول نخواهد داشت و مدعیات درجه‌اول، هیچ لازمه‌ای دربارهٔ ماهیت و نقش اصل‌های اخلاقی ندارد.

نتیجه‌گیری

از آنجا که تشخیص اخلاقی نقش به‌سزایی در زندگی اخلاقی هر فاعل دارد، شناخت آن و الزامات آن اهمیت می‌یابد. از همین رو، تشخیص اخلاقی، منشأ و محل بحث برخی از محققان اخلاق، به‌ویژه جزئی‌گرایان اخلاقی قرار گرفته است. فرض آنان بر این

به‌عنوان عزم‌های مدید، دیگر این اشکال که در عام‌گرایی، تشخیص اخلاقی جایگاه درخوری ندارد، منتفی است و وجهی ندارد. با این‌حال، این زمینه وجود دارد که برخی عام‌گرایان با اصل‌های اخلاقی به‌مثابهٔ عزم‌های مدید مخالفت کنند. مثلاً برخی پیامدگرایان متمایل خواهند بود که با تلقی مطرح‌شده در این مقاله دربارهٔ اصل‌های اخلاقی مخالفت کنند. گفتیم که اصل‌های اخلاقی به مفهوم عزم‌های مدید، شرایط درستی مستقل از خودشان ندارند. خود این اصل‌ها هستند که تعیین می‌کنند موفق عمل کردن چیست. این تلقی از اصل‌های اخلاقی، با آن انواع پیامدگرایی (که شرایط موفقیت عمل اخلاقی را از آنچه در ذهن فاعل جریان دارد جدا می‌دانند) هماهنگی ندارد. مثلاً فایده‌گرایان عمل‌نگر معتقدند که هر عمل در صورتی درست است که مجموع فایده را به حداکثر برساند و فرقی نمی‌کند که فاعل، نیت این عمل را داشته است یا نه. اما با انواع دیگر پیامدگرایی مانند



جزئی‌گرایان و عام‌گرایان، ما باید بر ماهیت تشخیص اخلاقی تمرکز کنیم. تشخیص اخلاقی، حساسیت‌هایی نیاز دارد و به شخصیت و منش اخلاقی فرد وابسته است. اصل‌های اخلاقی به‌عنوان عزم‌های نهادینه‌شده مدید، هم در شخصیت اخلاقی فرد نقش دارند و هم در پرورش حساسیت‌های اخلاقی وی. اصل‌های اخلاقی عملی که فرد به‌عنوان اصل‌های خودش می‌پذیرد، عزم‌های همیشه فعال هستند. چنین اصل‌هایی دو نقش مهم در قوام شخصیت فرد دارند: اول، حساسیت‌های اخلاقی وی را شکل می‌دهند؛ دوم، به حفظ هویت و وحدت وی، طی زمان کمک می‌کنند. درباره‌ی نقش اول، گفتیم که فرد با سازمان‌دادن زندگی و جهان‌ش به‌نحوی که امکان تحقق باهم اصل‌های اخلاقی وی را فراهم کند، حساسیت‌های اخلاقی‌اش را ارتقا می‌دهد. تلاش وی برای برآورده کردن عزم‌هایش، سبب می‌شود تا حساسیت‌های ویژه‌ای در خود بی‌پرورد. فرد با پذیرفتن مجموعه‌ای

است که با پذیرش اهمیت تشخیص اخلاقی، اهمیت اصل‌های اخلاقی در فکر اخلاقی کاهش می‌یابد یا حتی از بین می‌رود. از نظر آنان، ما به‌جای اینکه از قوه تشخیص اخلاقی، صرفاً برای کاربست اصل‌های اخلاقی در موقعیت‌های جزئی استفاده کنیم، باید اصل‌های اخلاقی را کنار بگذاریم و فقط بر این قوه تشخیص اخلاقی تکیه کنیم. جزئی‌گرایان ادعا می‌کنند که تشخیص اخلاقی، تکمیل‌کننده اصل‌های اخلاقی نیست، بلکه ما را از آن‌ها بی‌نیاز می‌کند. آنان تأکید می‌ورزند که ما، هم می‌توانیم و هم باید، موقعیت به موقعیت (در هر موقعیت به مقتضای خودش) تصمیم‌های اخلاقی بگیریم و بر اصل‌های اخلاقی تکیه نکنیم. در مقاله حاضر، در مخالفت با رأی مذکور که می‌توان آن را «بستگی تشخیص اخلاقی» نامید، گفتیم که اصل‌های اخلاقی، اساساً برای تشخیص اخلاقی لازم هستند. برخلاف عمده

پس «کانون» هویت و وحدت وی را تشکیل می‌دهند. با این تبیین، درمی‌یابیم که اصل‌های اخلاقی برای تشخیص اخلاقی لازم هستند و برای هر یک از ما در زندگی اخلاقی خود لازم هستند. این تبیین می‌تواند آغازی باشد برای حرکت محققان به سوی ارائه نظریه‌ای قابل قبول درباره تشخیص اخلاقی.

از اصل‌های اخلاقی، عزم می‌کند به نحو خاصی زندگی کند و پرورش حساسیت‌های اخلاقی‌اش به او کمک می‌کند که به این عزم‌ها پایبند بماند. درباره نقش دوم، گفتیم که شخصیت فرد وابسته به این است که او خودش را دارای هویت و وحدت طی زمان تصور کند. اصل‌های اخلاقی به فاعل کمک می‌کنند که خودش را به‌عنوان یک شخص خاص بسازد و درک کند. افزون بر این، اصل‌های اخلاقی بین خود کنونی فاعل و خود آینده او، پیوندهای روانی ایجاد می‌کنند. اصل‌های اخلاقی در مقایسه با دیگر عزم‌های نهادینه‌مدید، برای شخصیت فرد مهم‌تر هستند؛ زیرا بر همه قلمروهای زندگی فرد شمول دارند و به آن‌ها وحدت می‌بخشند.

ملاحظات اخلاقی:

حامی مالی: این پژوهش هیچ کمک مالی از سازمان‌های تأمین مالی دریافت نکرده است.

تعارض منافع: طبق اظهار نویسنده، این مقاله تعارض منافع ندارد.

برگرفته از پایان نامه/رساله: این مقاله برگرفته از پایان نامه/رساله نبوده است.

- منابع**
- Garfield, J. L. (2000). Particularity and principle: the structure of moral knowledge. In Hooker and Little (eds) (2000) (pp. 178–204).
 - Gleeson, A. (2007). Moral particularism reconfigured. *Philosophical Investigations*, 30:363–80.
 - Greene, J. and Haidt, J. (2002). Where (and how) does moral judgement work? *Trends in Cognitive Sciences*, 6: 517–23.
 - Haidt, J. (2001). The emotional dog and its rational tail. *Psychological Review*, 108: 814–34.
 - Hare, R. M. (1963). *Freedom and Reason*. Oxford: Oxford University Press.
 - Hooker (2000). Moral particularism: wrong and bad. In Hooker and Little (eds.) (2000) (pp. 1–22).
 - Hooker, B. and Little, M. O. (eds.) (2000). *Moral Particularism*. Oxford: Oxford University Press.
 - Humberstone, I. L. (1992). Direction of fit. *Mind*, 101(401):59-83.
 - Kant, I. (1996). *Groundwork of the Metaphysics of Morals*. In M. J. Gregor (ed.), *Immanuel Kant: Practical*
 - اصغری، سیدعلی. (۱۳۹۹). تبیین مسأله جایگاه اصل‌های اخلاقی و تشخیص مبتنی بر دلایل جزئی عمل در فکر اخلاقی و پاسخ به آن. طرح پژوهشی. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
 - Adams, R.M. (1976). Motive utilitarianism. *J Philos*, 73:467–481.
 - Albertzart, M. (2014). *Moral principles*. London: Bloomsbury.
 - Aristotle (1999). *Nicomachean Ethics* (2nd edn) (T. Irwin, Trans.). Indianapolis: Hackett Publishing Company.
 - Blum, L. (1991). Moral perception and particularity. *Ethics*, 101:701–725.
 - Dancy, J. (1983). Ethical particularism and morally relevant properties. *Mind*, 92: 530–47.
 - Dancy, J. (2004). *Ethics Without Principles*. Oxford: Clarendon Press.
 - Flanagan, O. (1991). *Varieties of Moral Personality: Ethics and Psychological Realism*. Cambridge, Mass.: Harvard University Press.

- Judgment*. Oxford: Oxford University Press.
- Nussbaum, M. C. (2001). *The Fragility of Goodness: Luck and Ethics in Greek Tragedy and Philosophy* (rev. edn.). Cambridge: Cambridge University Press.
 - O'Neill, O. (1996). *Towards Justice and Virtue: A Constructive Account of Practical Reasoning*. Cambridge: Cambridge University Press.
 - Prinz, J. (2007). *The Emotional Construction of Morals*. Oxford: Oxford University Press.
 - Roeser, S. (2006). A particularist epistemology: affectual intuitionism. *Acta Analytica*, 21:33–44.
 - Smith, B. (2011). *Particularism and the Space of Moral Reasons*. New York: Palgrave Macmillan.
 - Väyrynen, P. (2004). Particularism and default reasons. *Ethical Theory and Moral Pract*, 7:53–79.
 - Velleman, J. D. (2007). *Practical Reflection*. Stanford: Center for the Study of Language and Information.
 - *Philosophy*. Cambridge: Cambridge University Press.
 - Larmore, C. E. (1981). Moral judgment. *The Review of Metaphysics*, 35:275–96.
 - Larmore, C. E. (1987). *Patterns of Moral Complexity*. Cambridge: Cambridge University Press.
 - Mallon, R. and S. Nichols (2010). Rules. In J. M. Doris and the Moral Psychology Research Group (eds.), *The Moral Psychology Handbook* (pp. 297–320). Oxford: Oxford University Press.
 - McDowell, J. (1998). Virtue and reason. In J. McDowell, *Mind, Value, and Reality* (pp. 50–73). Cambridge, MA: Harvard University Press.
 - McKeever, S. and M. Ridge (2006). *Principled Ethics: Generalism as a Regulative Ideal*. Oxford: Clarendon Press.
 - McNaughton, D. (1988). *Moral Vision: An Introduction to Ethics*. Oxford: Wiley-Blackwell.
 - Mill, J. S. (1998). *Utilitarianism* (Crisp, R., Ed.). Oxford: Oxford University Press.
 - Nichols, S. (2004). *Sentimental Rules. On the Foundations of Moral*